



چهارشنبه ۲۷ فروردین ۱۴۰۴

وطن‌امروز | شماره ۴۲۹۳

[شعر و ادب]

نگاهی به دفتر شعر «کنار تو ایفل ژست می گیرد» سروده محمدحسین ابراهیمی

در جست‌وجوی شیوایی

[وارث گیلانی]

«گم شده‌ام
وقتی صندوقچه‌ای قفل شده‌ام
که در خواب‌های عمیقش دفن شده است
گم شده‌ام
وقتی کلیدی زنگ‌زده‌ام
که داندان‌هایش طعم قفل را از یاد برده است
گم شده‌ام
وقتی نقشه گنجی هستم
که همیشه موریانه‌ها زودتر پیدایش می‌کنند!»
اینکه می‌گویم ابراهیمی در شعرهای جدی موفق یا موفق‌تر است، دلیل بر این نیست که وی همواره در اشعار جدی به شعر نزدیک می‌شود، زیرا گاه اینگونه سطحی عمل می‌کند:
«بعد از تو پلک برهم می‌گذارم
دیگر نمی‌خواهم روز را ببینم
شب را ببینم
خورشید را، ماه را...
...
می‌ترسم چشم باز کنم
و آخرین عکس تو، گنجشکی شود
که هر لحظه از مردمک چشم‌هایم هوای پریدن دارد»

کنار نکات منفی و مثبت مجموعه شعر «کنار تو ایفل ژست می‌گیرد»، باید به نبود کنش‌ها و واکنش‌های زبانی اشاره کنیم که در این مجموعه تقریباً ناچیز است؛ در صورتی که مهم‌ترین عنصر شعر، زبان شعر است که می‌تواند سایر عناصر را به نوعی پوشش دهد. شعرهای سپید خالی از عنصر زبانیت، حتی اگر از جوهره شعری هم خالی نباشند، معمولاً بیانی نثرگونه و معمولی پیدا می‌کنند؛ نثرهایی که در نوع خود رسایی و شیوایی نخواهند داشت؛ یعنی در رسایی و شیوایی شعری بازمی‌مانند. این امر را در نمونه‌هایی که در این نوشته مثال آوردیم بخوبی قابل رویت و بررسی است؛ همچنین در اثر زیر:

«بادگاری‌های بسیاری دارم از تو
ایستگاهی که قارامان بود فقط
قطاری که سوارش نشدیم هر گز
سفر دوری که نرفتمیم اصلاً
هنلی که جایی نداشت برای ما
تختی که خواب ما را هم ندید
و سطلی که پر شد از وعده‌های پوچ تو
برایت بلیت‌های بسیاری خریدم
که مثل عاشقانه‌های غیر قابل چاپ
فقط شکم زباله‌دان را سیر کرده‌اند».

هزاران بار
ماهواره‌های عاشق
دور زمین چرخیده‌اند
تا شاید این بار
گوشی تلفنت را برداری!»
در شعر می‌توان از موقعیت‌های طنزگونه سود برد و به شعر رنگ و بویی طنزگونه داد، لیکن مسلم است که هر شعری در این صورت نیز نباید و نمی‌تواند شعریّت خود را از دست بدهد یا شعریتش زیر بار طنز مخفی و ناپیدا بماند.
به هر حال، تفکیک درست و دقیق طنز از شعر، طنزی که در نوع خود مستقل است و شعری که در نوع خود استقلالش را حفظ کرده، کاری است که بر عهده شاعر است؛ خاصه شاعری که دستی بر آتش طنز هم دارد؛ تلفیق این دو نیز ظرافت‌های خاص خود را می‌طلبد. یعنی بستگی به این امر دارد که گوینده یا نویسنده‌اش قصد دارد کدام را به نفع کدام یک کنار بزند؛ شعر را به نفع طنز یا برعکس؟! بی‌شک در کتاب شعر «کنار تو ایفل ژست می‌گیرد» یکی دو شعر زیبا را که با طنز درآمیخته و با آن یگانه شده باشد نیز می‌توان یافت اما در کل بهتر است ابراهیمی پایش را از گیوه طنز درآورده، شعرهای زیبایی خود را به طرز و شیوه جدی بازگو کند، چرا که به نظر می‌رسد که در این کار موفق‌تر است، چنان که در نخستین نمونه شعری که از او از مجموعه شعر «کنار تو ایفل ژست می‌گیرد» مثال آوردیم، این موفقیت روشن است، یا در ۲ نمونه زیر که از بهترین شعرهای این کتابند:

«روزی شعری می‌خوانم برایت
که بی‌وقفه باران بگیرد!
و تو آنقدر زیبا لبخند بزنی
که سرخ شوند تمام سیب‌ها بر شاخه‌ها
تا آن روز
با همین سیاه‌مشق‌ها گریه می‌کنم
و تو فرصت داری
در آینه به لب‌های کالت برسی»
شعری که «رسیدن میوه‌های سیب از لب یار را منوط به یختگی خود می‌داند» و این یعنی شعر حرفی برای گفتن دارد؛ حرفی عمیق که در عین حال شاعرانه هم است.

و اما شعر دوم که به گونه‌ای دیگر است، انگار که از راه تخیلی تازه با عاطفه‌ای زمخت درآمیخته باشد؛ عاطفه‌ای زمخت که تلخی طنزش در دو سطر پایانی آنقدر تلخ است که طنزش را در خود فرو می‌برد و در خود استحاله می‌کند:

بهره برده‌اند؛ طنزهایی که حرفی یا حرف شاعرانه‌ای برای گفتن ندارند:
«کاکتوسی را اهلی کرده‌ام!
که بی‌اجازام آب هم نمی‌خورد
مثل من عاشق و سترن است
که هر گز
تکان نمی‌خورد از جلوی تلویزیون
اما با دستی که مدام بالا گرفته
بی‌شک اجازه می‌خواهد
بر گردد به غرب وحشی»
یا آثاری که شعر نیستند، بلکه طنزهایی هستند فانتزی، طبعاً با حرف‌های فانتزی:
«خاموش‌تر بیدار شد
و سرش را
لامپ سوخته بزرگی دید
که هر صبح
آینه را تاریک‌تر می‌کند
بالاخره
فکری مثل برق از سرش گذشت
با کمی سیم
تکلیف جهان را روشن کرد!»
بعد هم آثاری که طنزش بر پایه لفاظی‌های بی‌معنا قرار گرفته و از این راه می‌خواهد خود را پیچانده یا پیچیده کرده، مخاطبیش را گول بزند که یعنی حرفی برای گفتن دارد:

«با این کوبه چوبی
با این ساز ناکوک
نوازنده‌ای است که انگشتانش
در سماحت یک نت تکراری گیر کرده است!
سوار بر دوچرخه
زندگی سپارش را جار می‌زند
به خوش‌خواب‌های جدیدی فکر می‌کند
که از بخت وارونه
پنبه او را زده‌اند
می‌خواهد رویا به لحافش بدوزد
هرچه می‌گویم نمی‌شود
باز پنبه‌هایش را برمی‌دارد و ساز خودش را می‌زند»
بعضی از آثار این دفتر نیز به کاریکلماتور شباهت دارند، منتها کاریکلماتوری که در آوردن کلمات اصراف کرده‌اند؛ کاریکلماتوری مطول:
«هزاران کیلومتر سیم
از این سو به آن سو رفته است
هزاران دکل و آنتن
سر به فلک کشیده‌اند

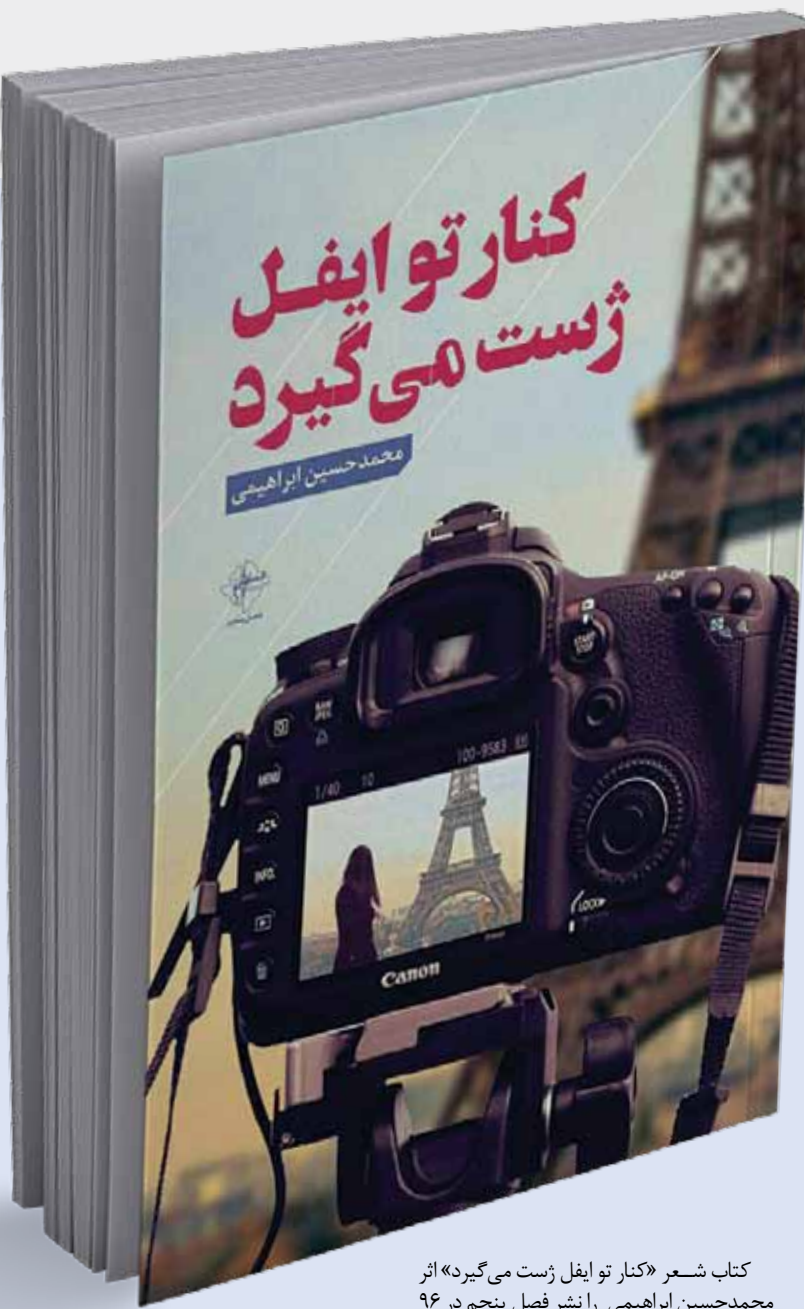
شکارسری درست می‌گوید اما همین روال و روند و ساختار در شعرهای دیگر محمدحسین ابراهیمی ـمثل شعر بالا ـختم به خیر نمی‌شود، زیرا شاعر در این گونه شعرها اغلب آنها را پشت طنزی روزنامه‌ای پنهان می‌دارد؛ طنزهایی که گاه برای طنزی، خود شاعر را وادار می‌کنند که با معلق‌وارو زدن مخاطب را گمراه کند؛ معلق‌وارویی که در تنگناها اجرا می‌شود، چون وقتی «شاعران در بطری‌ها سرگردانند»، براحتی می‌توان «یابندگان بطری‌ها را سرگردان‌تر از شاعران نشان داد» تا به ظاهر حرفی مهم‌تر بیان شود، در صورتی که این حرفی که برای پایان دادن به شعر فراهم شده، از تداعی معانی یک ذهنیت معمولی هم برمی‌آید.ضمن اینکه منطق معنایی و محتوایی و دستور زبان ایجاب می‌کند که در سطر سوم به جای «شاعر»، «شعر» باشد، زیرا «اشر شعر منتشر می‌کند، نه شاعر».

«کنار این ساحل
هر چه بطری سرگردان
شاعر از آب درمی‌آید
دریا هم ناشر مهربانی‌ست!
نوشته‌های هر ناشناسی را
تا دور دست برده‌ست
امتحان کنی!
کسی به شما نمی‌خندد
یابندگان بطری‌ها از شاعران
ناشناس سرگردان‌ترند»

و دیگر اینکه آثاری در این دفتر آمده که صرفاً در حال و هوای طنز هستند و اتفاقاً زیبا هم هستند، لیکن به شعر نزسیده‌اند. باید حواس‌مان باشد که فرق بین حرف‌های جالب و عمیق و زیبا را که گاه با طنز درآمیخته‌اند، با شعر اشتباه نگیریم، همچنین طنزهایی را که می‌توانند شبیه طنزهای زیبایی روزنامه‌ای باشند:

«یک نعل کهنه پیدا کرده‌ام
برای اسب کالسکه‌ات
یک کلید زنگ زده
برای قصری که نمی‌دانیم کجاست
و یک لنگه کش کهنه
که تنها نشانی توست
چیزی از سیدل‌لا کم نداری
فقط شاهزادها‌ت هنوز کم‌شور را پیدا نکرده
است»

نیز آثاری که صرفاً طنزند؛ طنزهایی که در نوع خودضعیف نیستند اما از موقعیت و ظرفیت کار تونی



کتاب شعر «کنار تو ایفل ژست می‌گیرد» اثر

محمدحسین ابراهیمی را نشر فصل پنجم در ۹۶ صفحه منتشر کرده است.

با یکی از بهترین شعرهای این کتاب با نام «ایفل ژست می‌گیرد» که بخشی از آن در پشت جلد کتاب هم آمد، نقد و نظر درباره آن را آغاز می‌کنیم: «از تمام زندگی‌ات در تهران فقط حواس‌پرتهی‌ات را با خود بردی می‌دانم الان باران می‌بارد آنجا و چتر ایات معلوم نیست کجای پاریس جا

مانده است
می‌دانم الان زیبایی خیس تو
دارد حواس تو ریست‌ها را هم پرت می‌کند
همه می‌خواهند عکس تو را بردارند
کنار تو ایفل ژست می‌گیرد
ابر فلاش می‌زند

و عکس‌های خیس تو بر موج‌های سن می‌افتد» حمیدرضا شکارسری درباره این شعر در مقدمه کتاب شعر «کنار تو ایفل ژست می‌گیرد» نوشته: «محمدحسین ابراهیمی و هیچ شاعری به این بازی با محورهای همنشینی و جانشینی زبان بسنده

نگاهی به دفتر شعر «یک نفر رد شد از کنار دلم» اثر اسدالله شعبانی

غلبه اراده بر جوشش

الف. م. نیساری: دفتر شعر «یک نفر رد شد از کنار دلم» اسدالله شعبانی مجموعه‌ای در ۶۴ صفحه است که نشر توکا آن را چاپ و منتشر کرده است. این مجموعه حاوی شعرهایی است برای نوجوانان در قالب‌های چهارپاره، غزل، مثنوی و شعر نیمایی.

موضوع و مضمون دفتر شعر «یک نفر رد شد از کنار دلم» عشق و عاشقی است. شاعر مجموعه در مقدمه این دفتر نوشته است:

در فرهنگ دیرینه ما عشق و دوست داشتن، با دو وجه زمینی و آسمانی – که از آن به عشق پاک می‌توان یاد کرد – می‌تواند همه‌گونه سجایای اخلاقی از نوع فداکاری، گذشت، پایداری، پاکی و پاکدامنی و حتی آزادی و آزادگی را در همه نوجوانان ما بپرورد...

در این مجموعه کوشیده‌ام با زبانی ساده و تا اندازه‌ای نزدیک به گفتار که موردپسند این گروه سنی است، مضمون‌های عشقی را ساده‌تر و دست‌یافتنی‌تر بپردارم و هم در پس پشت ظاهر ساده شعرها از نمادهای فرهنگی این بوم و بر بهره‌گیری کنم».

این سخنان اسدالله شعبانی، شاعر دفتر شعر «یک نفر رد شد از کنار دلم» است که حرفش را زده اما باید گفت عده‌ای بر این باورند که ما «شعر نوجوان» نداریم؛ آنچه گاه به این نام منتشر می‌شود، در واقع شعرهای ساده و گفتاری است که برای عامه یا عموم مردم بیشتر قابل لمس و درک است؛ از این رو برای نوجوانان هم ممکن است جالب و خوشایند باشد.

این حرف درستی است اما با این همه، شاعرانی هستند که به نوعی فضای بیشتر و مناسب‌تری را مناسب نوجوانان در شعرهای خود فراهم می‌کنند؛ قیصر امین‌پور و سلمان هراتی از جمله شاعرانی هستند که با مجموعه شعرهایی توانسته‌اند فضاهایی متناسب با فضای ذهنی و واقعی نوجوانان فراهم آورند؛ شعبانی نیز در شعر زیر سعی دارد که خود را به فضای مورد نظر برساند که تا حدی می‌تواند اما نوع زبان این شعر بیشتر به سمت یک شعر ساده گرایش دارد؛ به زبانی که موردپسند عموم مردم است:

«دوستت دارم ولی
از تو پنهان می‌کنم
من نمی‌دانم چرا
اینچنین خود را پریشان می‌کنم
من نمی‌دانم چرا
با تو از احساس گفتن مشکل است
گرچه می‌گویند مردم از قدیم
عاشقی کار دل است

کاش می‌شد عشق ما
بیمی از احساس آزادی نداشت
کاش می‌شد دست تو
عشق خود را توی دستم می گذاشت»

نوع بیان و نوع قافیه‌بندهای این شعر نیز نشانه‌هایی از شعری ارادی و آگاهانه دارد، نه شعری جوششی. شاید از این رو ما با شعری که کاملاً در اختیار مخاطب نوجوان باشد روبه‌رو نیستیم.

علاوه بر اینکه این شعر نزدیک شده به شعر عامه‌پسند و شعر غیرجوششی، ساده‌انگاری و سطحی‌نگری را نیز باید به شعر «پیمان» افزود. شعرهایی از این دست، توان جذب مخاطب نوجوان را ندارند، چه رسد به اینکه بخواهند رسالتی را به دوش بکشند؛ رسالتی که پایداری و وفاداری و آزادگی و شجاعت را می‌خواهد در میان نوجوانان ترویج کند و چون شیرهای شود در جان عاشق نوجوان پاک‌اندیش و پاک‌دامان؛ یعنی با این شعرها!

«دست من در دست تو
دست تو در دست من

ما به هم پیوسته‌ایم
در دل من مهر تو
در دل تو مهر من
هر دو پیمان بسته‌ایم»
اینگونه شعرها با بیانی مستقیم خود که پیش از سرودن، محتوایش را شاعر در ذهن داشته، از یک طرف و از طرف دیگر شعرهایی که چندان وضوع و روشنی ندارند و درک و دریافت ارتباط اجزا و سطرهای‌شان مستلزم مکث‌های غیرلازم است، مخاطب نوجوان را دچار سردرگمی می‌کند. مثلاً دور از ذهن بودن شعر زیر بیشتر در سطرهای نخست آن قابل پیگیری است؛ یعنی ربط «پرواز پرستو» که در آینه آب ترک خورده و بعد به این واسطه نیز خواب در چشم شاعر و پنجره ترک خورده، آینه را خورشید به گل‌های چمن می‌دهد و...» آنقدر دور از ذهن است و دارای پیچیدگی مصنوعی که مخاطب را به «لبخند گل کرده یار نمی‌رساند و...»:

«پرواز پرستو
در آینه آب ترک خورد
در چشم من و پنجره‌ها
خواب ترک خورد
آیینه ما را
خورشید به گل‌های چمن داد
لبخند تو گل کرد
یک هدیه به من داد.

هم است اما در چهارپاره «قاج لیمو»، شاعر با اینکه از بیان متعارف کمی دور شده و در این شعر، نوع ارتباط پسر و دختر را زیادی نزدیک به نوع ارتباط بزرگسالان نشان داده (با خلوتی با چای داغ و...)، لیکن با محتوایی واقعی و ملموسی که بیشتر در سطرهای پایانی شعر دیده می‌شود، شعر را تا حدی به زبان و فضای شعر نوجوان نزدیک کرده است:

«روزی از روزهای درس و کلاس
زندگی با لبان ما خندید،
عشق پیدا شد و سلام و سکوت
در نخستین نگاه ما رویدید
خلوتی یافتیم و چایی داغ
هر دو با هم کنار هم بودیم
صندلی‌ها تعارفی نو بود
اندکی در تعارف آسودیم
توی دست تو بود لیمویی
تلخ؟ شیرین؟ چگونه؟ یادت هست؟
با همان مهربانی ازلی
پوست کندی برای من با دست
توی بشقاب کوچکی چیدی
اولین قاج را به من دادی
دل‌مان گرم لرزشی شیرین
لب‌مان مست خنده شادی
دوستی بود و لرزش دل و دست
که جهان تازه گشت و رنگین گشت
با همان قاج کوچک لیمو
تلخی روزگار شیرین گشت!»

شعر «کاش می‌شد» دفتر شعر «یک نفر رد شد از کنار دلم» نیز بیشتر شبیه طلب کامل‌مردی است که بار ۱۴ ساله طلب می‌کند؛ آنگونه که در سطر سطر این شعر، از اول تا آخر نشانه‌های اینگونه طلب به طور کامل و گاه کم و بیش قابل مشاهده است. آیا این نوع شعر و اینگونه محتوا را که تنها یک طرفش مخاطب نوجوان است، می‌توان شعر نوجوان نامید؟!

«ساده مثل آسمانی
تازه چون رنگین‌کمانی
بهترین گل بر زمینی
ایمن از دست زمانی
در ظرافت بی‌نظیری
در طراوت نوجوانی
چابک و شیرین و تردی

از سینه من پنجره‌ای سوی تو وا شد
یک دسته پرستو

در آینه صبح رها شد»

غزل ۴ بیتسی زیر هم در کل در جذب مخاطب عام و عموم مردم می‌تواند موثر باشد؛ شعری که جدیت کلاسیک آن، حتی آن را از فضای شعر نوجوان دور و دورتر می‌کند:

«همراه منی، همیشه با من
پیوسته به برگ و ریشه با من
لبخند بزن که تا بروید
گل گل همه باغ و بیشه با من
اینک همه تاج عشق با تو
هنگامه کوه و تیشه با من
با این همه نشکنی دلم را
سنگ از تو و هر چه شیشه با من»

تا اینجا که اسدالله شعبانی با شعرهای نیمایی و غزل چهاربیتی «همراه» در سرودن شعر نوجوان چندان موفق نبوده است؛ با اینکه در این شیوه و قالب دست شاعر بازتر



آرزوی عاشقانی
مثل یک آهنگ گرمی
مثل آواز بنانی
هر چه می‌گویم همینی
هر چه می‌خواهم، همانی
کاش می‌شد تا همیشه
در کنار من بمانی»

شاید بهترین شعری که مناسب نوجوان باشد و در حال و هوای آنان سروده شده تا صفحه ۲۸ این دفتر شعر، شعر نیمایی «درخت و پرنده» باشد؛ شعری که با ذهنیتی ساده از «آرزوی درخت و پرنده» شروع می‌شود و بعد «این ۲ آرزو تبدیل به ۲ نوجوان عاشق می‌شوند و...». علاوه بر این، این شعر در انسجام خود، این باور و فضای شعر نوجوان را بیشتر دامن زده و آن را در خود فراهم کرده است:

«آرزوی یک درخت خشک
سبز بودن است
آرزوی یک پرنده هم
پر گشودن است
من درختم و تو هم پرندهای
سوی من بیا
شاخه‌های من پر از جوانه است
آسمان سینه‌ام برای تو
آشیانه است»

شعر «تنگ بلور» شاید بهترین شعر این مجموعه باشد که با زبان غیرمستقیم و طبعاً شاعرانه‌تر، توانسته فضایی برای شعر نوجوان فراهم کند؛ هر چند همه شعرهای دفتر شعر «یک نفر رد شد از کنار دلم» کم و بیش می‌توانند برای مخاطب عام یا عموم مردم نیز سروده شده باشند. شاید شعر زیر ظرافت بیشتری را در نزدیک‌تر شدن به ذهن و زبان و فضای شعر نوجوان در ظرفیت خود ذخیره کرده باشد:

«روزی از روزهای آخر سال
جنبش خاک و گردش پر و بال...
همه دنبال سال نو بودند
مثل من در بدو بدو بودند
ناگهان کوک شد سه‌تار دلم
یک نفر رد شد از کنار دلم
تنگی از آب و آسمان در دست
یکی آن را به سنگ کینه شکست
کاش تنگ بلور نشکن بود
ماهی قرمزش دل من بود».